

دشت هزار گنگمان

بازگویی سخنان و صحنه‌ها
در شاهنامه فردوسی

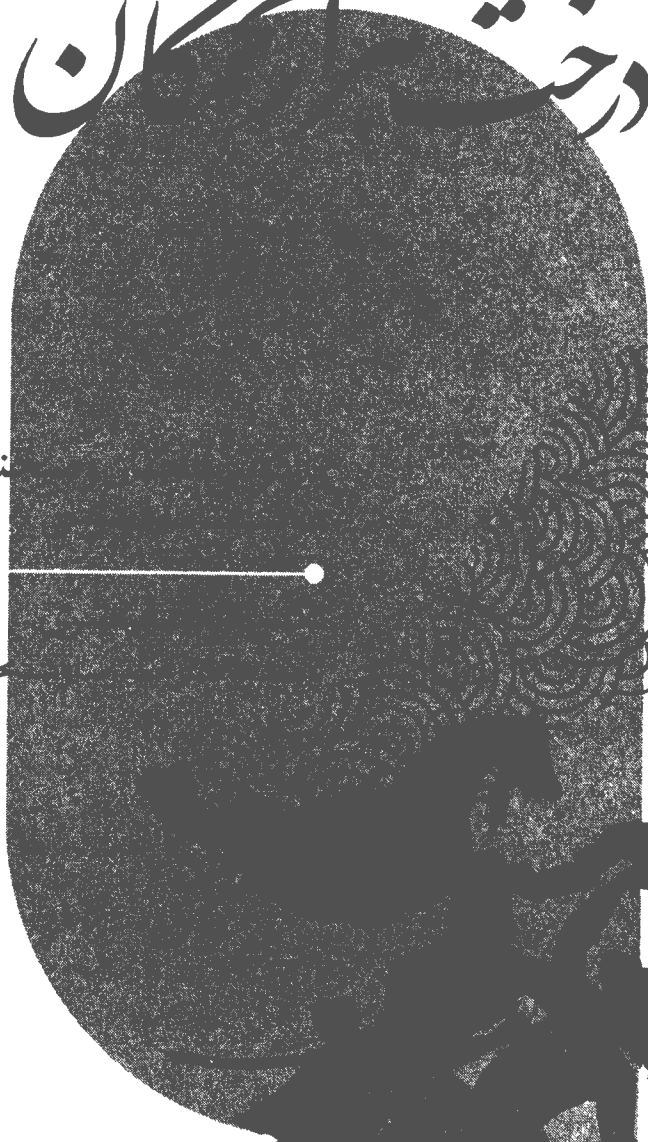
دکتر ابراهیم قیصری
با مقدمه دکتر محمد رضا راشد محصل



درخت خزانگان

نویسنده: سید الهام

موضوع: تعلیم



مشرئاسه: ابراهیم، قیصری، ۱۳۱۵ -

عنوان قرار دادی: شاهنامه. شرح

عنوان و نام پدیدآور: درخت هزار تخمگان، بازگویی سخنان و صحنه‌ها در شاهنامه‌ی فردوسی

/ با مقدمه‌ی محمد رضا راشد محصل، ابراهیم قیصری.

مشخصات نشر: تهران: کتاب سرزمین، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۳۷۰ ص.

شابک/شابم: ۵-۹۶۸۰۶۰-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیفا

عنوان دیگر: بازگویی سخنان و صحنه‌ها در شاهنامه‌ی فردوسی.

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۲۱ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر

موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Criticism and interpretation

شناسه افزوده: راشد محصل، محمد رضا، ۱۳۱۵ -، مقدمه نویس

شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۲۱ق. شاهنامه. شرح

شناسه افزوده: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh

رده‌بندی کنگره: PIR ۲۲۹۵

رده‌بندی دیویی: ۸۱۱/۷۱

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۰۹۳۳۲

ابراهیم قیصری

درخت هزار تخمگان



حرف‌چین و صفحه‌آرا: مریم درخشان گلریز

نمونه خوان: نسرین نعمت‌اللهی

طراح جلد: امیرمهدی مصلحی

مدیر تولید: مصطفی شریفی

ناشر: کتاب سرزمین

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک/شابم: ۵-۹۶۸۰۶۰-۶۲۲-۹۷۸

قیمت: ۶۸۰۰۰ تومان

حقوق چاپ و نشر محفوظ است.

نشانی: خیابان انقلاب، فخر رازی، کوچه فاتحی داریان،

پلاک ۶، طبقه‌ی زیر همکف، واحد ۱. تلفن: ۸-۷۰۷۰۶۶۹۶۷

فهرست

۱۵	شاهنامه بیانیه اخلاقی اقوام ایرانی
۲۹	پیشگفتار مؤلف
۴۳	آب زرد
۴۴	آبشخور میش و گرگ
۴۵	آبنوس / کوس
۴۶	آتش زدن و نابود کردن خانه و اموال نامداران پس از مرگ آنان
۵۰	آز
۵۲	آفرین کردگار
۵۲	اندر نامه فرستادن منوچهر به نزدیک شاه آفریدون
۵۳	نامه دوم منوچهر
۵۳	نامه نبشتن زال به نزدیک پدرش سام
۵۳	نامه فرستادن سام نریمان به شاه منوچهر
۵۴	نامه نوذر به سام
۵۴	نامه نبشتن سیاوخش به نزدیک پدر
۵۵	نامه نبشتن سیاوخش به نزدیک کیکاوس
۵۵	پاسخ نامه سیاوخش از کیکاوس
۵۵	پاسخ نامه افراسیاب به سیاوخش
۵۶	نامه کیخسرو از دژ بهمن
۵۶	نامه نبشتن رستم به شاه کیخسرو
۵۷	نامه دارا به اسکندر رومی
۵۷	نامه اسکندر به کارداران ایران
۵۷	نامه بهرام گور به شنگل پادشاه هندوستان
۵۸	نامه نبشتن نوشین روان به قیصر روم و پاسخ قیصر
۵۹	نامه نبشتن نوشین روان به خاقان چین
۵۹	پاسخ خاقان چین به نامه نوشین روان
۵۹	پاسخ نوشین روان به پاسخ نامه خاقان چین

۶۰.....	پاسخ به پاسخ
۶۰.....	نامه رستم فرخزاد به برادر
۶۰.....	نامه رستم فرخزاد به سعد و قاص
۶۱.....	پاسخ نامه رستم فرخزاد از نزد سعد و قاص
۶۱.....	نامه یزدگرد به ماهوی سوری
۶۲.....	ازدواج با دختران میزبان
۶۶.....	ازدواج با دختر پادشاه مغلوب
۶۸.....	ازدواج برون طایفه‌ای
۶۹.....	ازدواج پسران فریدون با دختران شاه هاماوران
۷۴.....	زال و رودابه
۸۲.....	کیکاووس و سودابه
۸۵.....	رستم و تهمنه
۸۹.....	سیاوخش و فریگیس / فرنگیس
۹۳.....	بیژن و منیژه
۱۰۱.....	گشتاسب و کتایون
۱۰۴.....	بهرام گور و دختر شاه هند
۱۰۷.....	انوشیروان و دختر خاقان چین
۱۱۲.....	خسرو پرویز و مریم دختر قیصر روم
۱۱۵.....	از هوای روشنائی ببرد
۱۱۶.....	از دهاکشی
۱۱۸.....	گشتاسب
۱۲۰.....	اسفندیار
۱۲۱.....	رستم
۱۲۳.....	بهرام گور
۱۲۷.....	انوشه بدی
۱۲۸.....	بارش کبست
۱۲۹.....	بازرگان جاسوس نجات بخش
۱۳۱.....	رستم
۱۳۴.....	اسفندیار
۱۴۰.....	اردشیر بابکان
۱۴۴.....	شاپور ذوالاکناف

۱۴۶	باز و یوز
۱۴۷	بانگ خروس
۱۴۸	ببستند بندی بر آیین خویش
۱۴۹	بچه شیر و پلنگ پروردن
۱۵۰	... بر آتش تیز بریان شدند:
۱۵۱	برآمد ز دهلیز پرده سرای سراپرده
۱۵۱	برهنه ندیدی مرا آفتاب
۱۵۲	بسان پلنگ
۱۵۳	بستن «اولاد»
۱۵۴	بلرزید بر سان برگ درخت
۱۵۴	بلور سپید
۱۵۴	بلخ تلخ
۱۵۵	بودنی بود
۱۵۶	بوی مشک آید از موی او
۱۵۷	بهشتی است سرتاسر آراسته
۱۵۷	بد ابر اندر آورد گرد
۱۵۷	به بالا چو سرو
۱۵۷	پسران فریدون
۱۵۸	در وصف فریدون
۱۵۸	در وصف مهرباب پادشاه کاول
۱۵۸	در وصف سیندخت همسر مهرباب
۱۵۸	... به کردار آذر گشسب
۱۵۹	به نرگس گل سرخ را داد نم
۱۶۰	به نیک اختر و فال گیتی فروز
۱۶۱	بیازاست لشکر سپهدار طوس
۱۶۱	... بیفشارد ران
۱۶۱	پتک آهنگران
۱۶۲	پر آمدن قفیز
۱۶۳	پر تذرو
۱۶۳	پر زاغ
۱۶۴	پسر، بی پدر شد

۱۶۴	پشت پلنگ.....
۱۶۵	پلنگ / نهنگ.....
۱۶۶	پند/بند.....
۱۶۶	پوی پوی.....
۱۶۶	پیش‌بینی آینده فرزندان.....
۱۷۲	پیل / دریای نیل.....
۱۷۳	تاج زر / تخت پدر.....
۱۷۴	تاج یاقوت.....
۱۷۴	تازیانه شاه بر سر در خانه میزبان.....
۱۷۵	تخت پادشاهی، پیشینه و انواع آن.....
۱۷۸	تخت پیروژه.....
۱۸۰	تخت داد.....
۱۸۰	تخت زر.....
۱۸۰	تخت زرین.....
۱۸۱	تخت عاج.....
۱۸۲	تخت لاژورد.....
۱۸۲	تختِ میش سار.....
۱۸۲	تذرو / سرو.....
۱۸۳	تذرو / مرو.....
۱۸۳	تریاک / زهر.....
۱۸۴	تشت زرین / سر بردن سیاوش.....
۱۸۵	توشاهی و ما سر به سر کهتریم.....
۱۸۵	تو کین خواه نوباش.....
۱۸۶	تیغ هندی به چنگ / به دست.....
۱۸۶	جام بلور:.....
۱۸۷	جنگ / پلنگ.....
۱۸۸	جنگ و جوش.....
۱۸۸	جوش و جَلَب.....
۱۸۹	جهاندار بهرام یزدان پرست.....
۱۸۹	جهانی شده سرخ و زرد و بنفش.....
۱۹۰	چپیره شدن.....

۱۹۰	چَپَن.....
۱۹۱	چشم خروس.....
۱۹۲	چشم خواباندن.....
۱۹۲	چرم پلنگ.....
۱۹۳	چمان و چران رخس در مرغزار.....
۱۹۳	چنان رُست باید که یزدان بکشت.....
۱۹۴	چو بنشست بر تخت.....
۲۰۱	چو رعد خروشان.....
۲۰۲	... چو بیشه شد.....
۲۰۲	... چون چراغ.....
۲۰۳	چون گِل آغشته شد.....
۲۰۳	چهار گوهر شخصیت.....
۲۰۴	... چه یک مشت خاک.....
۲۰۵	خال کیانی.....
۲۰۹	خداوند کیوان و خورشید و ماه.....
۲۰۹	خداوند کیوان و بهرام و هور.....
۲۱۰	خداوند هست و خداوند نیست.....
۲۱۰	خرد.....
۲۱۲	خروش چکاو.....
۲۱۲	خروش خروس.....
۲۱۳	خروش مغانی.....
۲۱۳	خنجر کاوی.....
۲۱۳	خورشید شد لاژورد.....
۲۱۴	خوی پلنگ.....
۲۱۵	دخمه کردن پیکر پادشاهان و پهلوانان.....
۲۱۵	سهراب.....
۲۱۶	فرو د.....
۲۱۷	بهرام گودرز.....
۲۱۷	پیران ویسه.....
۲۱۸	شیده.....
۲۱۸	رستم.....

۲۲۰.....	اسکندر
۲۲۱.....	قباد
۲۲۱.....	انوشیروان
۲۲۲.....	یزدگرد
۲۲۳.....	دبیر جهان‌دیده را پیش خواند
۲۲۳.....	درع سیاوش
۲۲۵.....	دروغ / فروغ
۲۲۷.....	... دست بستش چو سنگ
۲۲۸.....	دست حریف فشردن در قدرت‌نمایی
۲۲۹.....	دست بد را بست
۲۲۹.....	دشت پر خون
۲۳۰.....	دندان کندن از
۲۳۱.....	دل‌افروز تاج
۲۳۲.....	دود و آتش بر فراز دژ
۲۳۴.....	دو زلف شب تیره
۲۳۵.....	دولت جوان
۲۳۵.....	ده و دوهزار
۲۳۶.....	دیده از شرم شستن
۲۳۷.....	دیده‌بان
۲۳۸.....	ذکر قدرتهای مهاجم به ایران
۲۳۹.....	ذکر پادشاهان گذشته
۲۴۰.....	رخ لاله رخ گشت چون سندروس
۲۴۰.....	ریشک / بزیشک
۲۴۱.....	رَوَازَو
۲۴۱.....	رَوش / بُوش
۲۴۲.....	روینه خم / گاو دُم
۲۴۳.....	رهنما در هفتخان
۲۴۸.....	ز تخم کیم وز کدامین پدر؟
۲۵۶.....	ز خون لعل شد
۲۵۷.....	زرد / لاژورد
۲۵۸.....	ز زین برگرفتش

۲۵۸	زَرینه کفش / بنفش
۲۵۹	ز کوهه بدآغوش بردارمت / بردارمش
۲۶۰	زمین آمد از نعل اسپان ستوه
۲۶۰	زمین پر ز جوش و هوا پرخروش
۲۶۱	زمین شد به کردار دریای قیر
۲۶۱	زن جادو در هفتخان
۲۶۴	زوان گشته از تشنگی چاک چاک
۲۶۵	زهر چت بیرسم نباید نهفت
۲۶۹	سپردن اسفندیار لشکر را به پشتون در مراحل هفتخان
۲۷۰	سپردن فرزند به دشمن فاتح
۲۷۳	سخن رانه سر بود پیدانه بن
۲۷۳	سرآمدش بزم و سرآمدش رزم
۲۷۴	سرشک
۲۷۴	سرو سایه‌فکن
۲۷۵	سگزی
۲۷۶	سنان‌ها بدابر اندر انداختند
۲۷۶	سه جام می
۲۷۷	شبان رَمگی
۲۷۸	شتاب کردن بر جنگ
۲۷۸	شد از گرد خورشید تابان سیاه
۲۷۸	شنبلید
۲۸۰	شیراوژن تاج‌بخش
۲۸۰	طاووس رنگ
۲۸۰	طوس / کوس
۲۸۱	عزیر و مسیح
۲۸۲	عنان باره تیز تک را سپرد
۲۸۲	غلتاندن سنگ از فراز کوه
۲۸۵	غنایم جنگی
۲۸۶	قارن رزمزن
۲۸۷	کاویانی درفش
۲۸۸	کیاب گور

۲۸۹.....	کجا هست و باشد.....
۲۸۹.....	کسی را به کس نشمرد.....
۲۹۰.....	... کشتی برآب.....
۲۹۱.....	کشور لاژورد.....
۲۹۲.....	کفن و تابوت.....
۲۹۳.....	کلاه کیانی / کلاه بزرگی: تاج کیانی.....
۲۹۴.....	کلید.....
۲۹۴.....	کلیله.....
۲۹۵.....	کمان برگرفتند و تیر خدنگ.....
۲۹۵.....	کمند شست خم.....
۲۹۵.....	کنام پلنگان و شیران.....
۲۹۶.....	کنج / ترنج.....
۲۹۶.....	کنده / خندق بر سر راه پهلوان.....
۲۹۷.....	الف - چاه شغاد.....
۳۰۱.....	ب) کنده / خندق بر سر راه پیروز یزدگرد ساسانی.....
۳۰۲.....	گاو در چرم.....
۳۰۲.....	گرزه گاو سار.....
۳۰۴.....	گرگ در رمه.....
۳۰۵.....	گرم و گداز.....
۳۰۵.....	گلابست گویی به جویش روان.....
۳۰۶.....	گل ارغوان را به فندق بخشست.....
۳۰۶.....	گوز بر گنبد افشاندن.....
۳۰۶.....	گوشت کندن از بازوی خود.....
۳۰۷.....	گوی ربودن کودک از پیش شاه.....
۳۱۰.....	... لاله کشت.....
۳۱۱.....	لب پر از باد سرد.....
۳۱۱.....	مرغ پرورد.....
۳۱۳.....	مردن به نام.....
۳۱۴.....	مرگ.....
۳۱۶.....	مشابهت بارداری فرنگیس.....
۳۱۹.....	مور و پشه.....

۳۲۰	مهره زدن. مهره.....
۳۲۰	مهر و نگین نامه.....
۳۲۱	میان بندگی را بیایدت بست.....
۳۲۱	میل / پیل.....
۳۲۲	می و رود و رامشگران خواستند.....
۳۲۴	میهن و مان.....
۳۲۵	ناله بلبل.....
۳۲۵	نام تو چیست؟.....
۳۲۶	نامه ارتنگ وار.....
۳۲۷	نبد کوه پیدا نه.....
۳۲۷	نبیره پسر داشت هفتاد و هشت.....
۳۲۸	نثار.....
۳۳۰	نخست آفرین کرد بر کردگار.....
۳۳۱	نخ کشیدن.....
۳۳۲	نشان پدر.....
۳۳۲	الف) از داستان رستم و سهراب.....
۳۳۳	ب) داستان همای.....
۳۳۵	نعم و بؤس.....
۳۳۶	نکوهش جهان.....
۳۴۱	نکوهش دختر.....
۳۴۱	نوشت افزار دبیران در بار در نامه نگاری.....
۳۴۴	نهادند بر چشم روشنش داغ.....
۳۴۴	نیایش.....
۳۴۷	نیستان / میستان.....
۳۴۸	نیکو بود شاه را ماه جفت.....
۳۴۸	وصف چند زن در شاهنامه.....
۳۴۹	رودابه.....
۳۴۹	گزارش پرستاران به زال.....
۳۵۰	در دیدار زال با رودابه.....
۳۵۰	سودابه.....
۳۵۰	تهمینه.....

۳۵۱	گرد آفرید هم نبرد سهراب
۳۵۱	فریگیس / فرنگیس دختر افراسیاب
۳۵۱	دختران آسیابان در حضور بهرام گور
۳۵۲	دختران برزین دهقان در حضور بهرام گور
۳۵۴	سپینود دختر شنگل پادشاه هند
۳۵۴	دختر خاقان چین همسر انوشیروان
۳۵۵	هال
۳۵۵	هدیه و خلعت در شاهنامه
۳۵۵	الف - هدیه منوچهرشاه در تولد زال به سام
۳۵۶	ب - هدایای مهرباب کاوی بر دست سیندخت برای سام
۳۵۷	ج - هدایای افراسیاب به سیاوش و رستم بر دست کرسیوز
۳۵۷	هدایای پیران ویسه به سیاوش و فرنگیس در دیدار از سیاوش گرد
۳۵۸	چ - هدایای پیران و همسرش گلشهر به فرنگیس
۳۵۹	ح - هدیه کرسیوز در دیدار با سیاوش و ...
۳۵۹	خلعت ها و هدایای کیخسرو به بیژن
۳۶۲	د - خلعت افراسیاب به پیران ویسه
۳۶۳	ذ - خلعت کیخسرو به رستم
۳۶۳	ر - هدایای کیخسرو به رستم
۳۶۳	ز - خلعت کیخسرو به هُجیر که نامه گودرز آورده بود
۳۶۴	ژ - هدایا و خلعت های کیخسرو به پهلوانان در هنگام ترک سلطنت
۳۶۵	همان موبد موبدان اردشیر
۳۶۵	همه ساله بخت تو پیروز باد
۳۶۵	همه جنگ را تیز کردند چنگ
۳۶۶	همه یال اسبان پر از مشک می
۳۶۶	همی می چکد گویی ...
۳۶۶	هند / پرند
۳۶۷	هندی درای
۳۶۹	هوا قیرگون شد زمین آبنوس
۳۶۹	هوی هوی
۳۶۹	هیون

شاهنامه بیانیه اخلاقی اقوام ایرانی

محمد رضا راشد محصل

کارهای بزرگ و ماندنی حاصل استعداد و زاده اندیشه مردان برجسته‌ای است که افزون بر فضایل انسانی از فرهنگی وسیع برخوردار بوده و قدرت بازشناخت رویدادهای درهم تنیده اجتماعی را داشته باشند تا در رویارویی با مشکلات بتوانند برون رفت مناسب را جستجو کرده، راه پیروزی را هموار کنند. فردوسی از این انسان‌های برجسته و از این اندیشه‌وران صاحب‌نام است که در زمان خود دردهای اجتماعی را به خوبی شناخته و درماندهی اثرگذار را در شاهنامه عرضه کرده است. او مردمی را که پس از سیصد سال تسلط تازیان از درون ریزش کرده و به دلیل ناآگاهی از قدرت‌های معنوی انسانی، با خویشتن بیگانه شده‌اند بر سفره شخصیت انسانی می‌نشانند تا ضمن دریافت نیروهای معنوی انسان به خویشتن خویش بازگردند و با آگاهی از واقعیت‌های بیرونی در راه استقلال و جستن روش مناسب بکوشند.

این شخصیت بخشی از جهتی روی به درون انسان دارد یعنی متوجه به ارج و ارزش انسانی از جهت انسان بودن است، و تأکید بر این حقیقت که او اشرف

آفریدگان و برتر از همه آفریده‌ها و هدف آفرینش است، که در کلام فردوسی با ایجاز تمام به صورتی مؤثر و نافذ بیان می‌شود:

تورا از دو گیتی برآورده‌اند به چندین میانجی پیورده‌اند
نخستین فکرت پسین شمار تویی خویشان را به بازی مدار

شاهنامه، آفرینش انسان با توجه به حاشیه

از جهت دیگر به جامعه و مردم می‌نگرد یعنی شخصیت اجتماعی او را از طریق بیان افتخارات نیاکان بازگو می‌کند که شاهنامه جلوه‌گاه ستایش آنها و گزارش رویدادهای اجتماعی و شیوه فرمانروایی آنان است. نیروبخشی این درمانده‌ی اثرگذار که پشتوانه و تأکیدافزای آنها نیز هست گزارش جامعه مطلوب و ایدآل اوست که بر پایه خرد بنا شده و فضیلت‌های انسانی سامان‌بخش زندگی اجتماعی است. نقد اجتماعی و آرایه‌ها و جاذبه‌های لازم از انگیزه‌هایی است که کلامش را دلنشین می‌کند و نقشی ارزنده در اثربخشی دارد.

جز این‌ها فردوسی منتقدی بصیر است که ناهمواری‌های جامعه زمان خود را به خوبی می‌شناسد و از طریق جستن مشابهنها و مقایسه آنها با رویدادهای دنیای اسطوره و حماسه، دلپذیر و کارآمد می‌کند و با بیان جنبه‌های اعتراضی و انتقادی بر جاذبه‌های آن می‌افزاید.

اولین گام در علاقه‌مند کردن خواننده و تشویق او به اندیشیدن معرفی اثر و اثبات صحت و دقت مطالب و روشمند بودن کار اوست که در این باب ابتدا درونمایه اشعار را توصیف می‌کند:

از او هرچه اندر خورد با خرد دگر بر ره رمز، معنی برد

شاهنامه: ۲۱/۱

این یادآوری‌ها دنیای وسیعی را در پیشگاه ذهن خواننده می‌گشاید و او را به اندیشیدن درباره داستان‌ها، بند و گشادها و نتیجه‌ها و می‌دارد تا با واکاوی

جنبه‌های رمزی و تطبیق و مقایسه آن‌ها با رویدادهای مشابه، نکات تازه‌ای را دریابند. در این سنجش‌هاست که ارزش جهانی مطلوبی که در اندیشه فردوسی است نشان داده می‌شود و نقد اجتماعی او برای خواننده محرز می‌گردد.

از جمله در گزارش حکومت ضحاک و بازگفت دگرگونی‌های مختلف چونان برچیده شدن بساط زندگی خردمندان و وارونه کاری‌های جمعی را، با جامعه زمان خود می‌سنجد و می‌شناساند که:

نهران گشت کردار فرزنانگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادوی ارجمند	نهران راستی، آشکارا گزند
شده بریدی دست دیوان دراز	به نیکی نبودی سخن جز به راز
ندانست جز کژی آموختن	جز از کشتن و غارت و سوختن

شاهنامه (خالقی): ۵۵/۱

و جامعه زمان خود را از زبان رستم فرخ‌زاد مقایسه‌وار به نقد می‌کشد:

... براین سالیان چارصد بگذرد	کزین تخمه گیتی کسی نسپرد...
برنجد یکی، دیگری برخورد	به داد و به بخشش کسی تنگردد...
ز پیمان بگردند، و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی...
رباید همی این از آن، آن از این!	ز نفرین ندانند باز آفرین...
بداندیش گردد پدر بر پسر	پسر بر پدر همچنین چاره‌گر
شود بنده بی‌هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به کار...
بریزند خون از پی خواسته	شود روزگار بد آراسته

شاهنامه (خالقی): ۴۲۰/۸

برای جلب اطمینان اثر خود را معرفی می‌کند و صحت و دقتی را که در تنظیم مطالب به کار داشته تأکید می‌کند:

سر آوردم این رزم کاموس نیز دراز است و نگشاد از او یک پشیز
گراز داستان یک سخن کم بدی روان مرا جای ماتم بدی
شاهنامه (خالقی) ۲۸۵/۳

و در نقد مطالب در ابتدای داستان‌ها نظر خود را بازگو می‌کند مثلاً در ذر
داستان فرود، کیخسرو را سخت نکوهش می‌کند که سپهسالاری لشکر را به
طوس که به دلایلی مخالف اوست سپرده است:

جهانجوی چون شد سرافراز و گرد سپه را به دشمن نباید سپرد
سرشک اندر آرد به مژگان ز رشک سرشکی که درمان نداند پزشکی
کسی کز نژاد بزرگان نبود ز بیشی بماند سترگ آن بود
چویی کام دل بنده باید بدن به کام کسی داستان‌ها زدن
سپهد چو خواند و را دوستدار نباشد خرد با دلش سازگار
گرش ز آرزو، باز دارد سپهر همان آفرینش نخواند به مهر
ورا هیچ خویی نخواهد به دل شود ز آرزوهای او دلگیل
و دیگر که از بن نباشد خرد خردمندش از مردمان نشمرد
چون این داستان سر بریشنوی بدانی سر مایه بدخوی
شاهنامه (خالقی) ۲۷/۳

و مستندات داستان را که روایت‌های درست موبدان و بزرگان و دارندگان
کتاب‌هاست برای اطمینان خاطر خوانندگان در آغاز یاد می‌کند. سپس هدف از
گردآوری داستان‌ها و خواست مردم را با ایجاز کامل که روش اوست بازگو
می‌کند:

یکی نامه بود از گه باستان فراوان بدوی اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی از او بهره‌ی نزد هر بخردی

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلبر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده روزگار نخست گذشته سخن ها همه باز جست
همان: ۲۷/۱

و گزارش کار آن پهلوان دهقان نژاد:

ز هر کشوری موبدی سالخورد بیاورد کاین نامه را گیرد کرد
پرسیدشان از کین جهان وزان نامداران و فرخ مهان
همان: ۲۷/۱

با این اشعار تأکید می‌کند که شاهنامه یک کار جمعی است که جزء جزء
آن را موبدان و دانشی مردان در پیوند با یکدیگر و با تاریخ یاد کرده‌اند:

که گیتی بد آغاز چون داشتند که ایدون به ما خوار بگذاشتند؟
چگونه سرآمد به نیک اختری بریشان بر آن روز گندآوری
همان: ۲۷/۱

شاهنامه در حقیقت بیان رازگونه همین موقعیت زمانی و راهجویی در جهت
رسیدن به این پایگاه دیرینه است.

با این اشارت ذهن‌ها را به حقیقت ماجراها راهنمایی می‌کند و بر آبادانی که
نتیجه دادگری بوده است رهنمون می‌شود:

نباشی بدین نام همداستان یکی شو بخوان نامه باستان
کزیشان جهان یکسر آباد بود بدانکه که اندر جهان داد بود
همانجا

پرسش از شاهان و پهلوانان است که صاحبان روش و منش خاص‌اند،
باعث چگونگی و تغییر حال اجتماعی و سبب موجودیت و حکومت. اما حوزه
کاری و وظیفه هر یک مشخص است.

اگر چند باشد سرافراز شاه به دستور گردد دلارای گاه
 شکار است کار شهنشاه و رزم می و شادی و بخشش و داد و بزم
 بداند که شاهان چه کردند پیش بورزد بدان هم نشان رای خویش
 شاهنامه (خالقی)، ۳۸۹-۳۹۰/۷

فردوسی چنان که اشاره شد گزارشگر نیست بلکه ناقدی است بصیر، وقتی
 پادشاهی را غرور قدرت از راه می برد تا خشمگینانه بگوید:

کسی کوز فرمان من بگذرد سرش را همی تن به سر نشمرد
 و گر هیچ تاب اندر آرد به دل به شمشیر باشم و را دلگیسل
 جز از ما هر آن کس که دارند گنج نخواهم کسی شاد دل ما به رنج
 نخواهم که باشد مرا رهنمای مینم رهنمای و مینم دلگشای
 شاهنامه (خالقی)، ۵۲۹-۳۰/۵

این فردوسی است که خروش بر می دارد:

هر آنکه که گویی رسیدم به جای نباید به گیتی سرا رهنمای
 چنان دان که نادان ترین کس تویی اگر پند داتندگان نشنوی
 شاهنامه (خالقی)، ۵۳۲/۵

یا در برابر اشتباه شخصیت برتر داستان او را نکوهش می کند که:

همی بچه را باز داند ستور چه ماهی به دریا، چه در دشت گور
 نداند همی مردم از رنج آز یکی دشمنی را ز فرزند، باز
 شاهنامه (خالقی)، ۱۷۲/۲

و رستم را در قبال خونریزی هایش در توران که:

همان غارت و کشتن اندر گرفت همه بوم و بردست بر سر گرفت
 ز توران زمین تا به سقلاب و روم نماندند یک مرز آباد بوم

همه سر بریدند برنا و پیر زن و کودک خرد کردند اسیر
شاهنامه (خالقی)، ۴۰۹/۲

در کلام هشدارگونه سرزنش می‌کند:

چو چیره شدی بی‌گنه خون مریز مکن جنگی گردون گردنده نیز
همان (خالقی)، ۲۱۰/۲

اینان جنگاوران میدان‌اند و دفاع از روح ملی و وحدت مردمی با اتکاء به
پروردگار بر عهده آنهاست؛ چنان‌که رستم در نبرد با پولادوند، در نیایش از
پروردگار می‌خواهد:

ور افراسیاب است یی‌دادگر تو مستان ز من دست و زور و هنر
که گر من شوم کشته بردست اوی بدایران نماند یکی جنگجوی
نه مرد کشاورز و نی پیشه‌ور نه خاک و نه کشور، نه بوم و نه بر
شاهنامه (خالقی)، ۲۷۵/۳

آنان وجدان‌های بیدار ملی‌اند و در برابر خودکامگی و ساده‌اندیشی تسلیم
نمی‌شوند:

تهمتن بر آشفت با شهریار که چندین مدار آتش اندر کنار
همه کارت از یکدگر بتر است تو را شهریاری نه اندر خورست
همان ۲۰۰/۲

همچنین گودرز به کاوس:

به کاوس کی گفت رستم چه کرد کز ایران بر آوردی امروز گرد؟
فراموش کردی ز هاماوران وز آن کار دیوان مازندران...
همان کن که ییدار شاهان کنند ستاینده و نیکخواهان کنند
همان ۲۰۳/۲

حمایتگری از جنگاوران نیز بر عهده آنهاست، مثلاً رستم به کاوس:

به خواهشگری آمدم نزد شاه همان از پی طوس و بهر سپاه
همان طوس تد است و هشیار نیست و دیگر که جان پسر خوار نیست
و در پاسخ گرگین:

ولیکن چو اکنون به بیچارگی فرو مانده گشتی به یکبارگی
ز خسرو بخوادم گناه تو را بیفروزم این تیره ماه تو را
اگر بیژن از بند یابد رها بفرمان دادار گیهان خدا
رها گشتی از بند و رستی به جان ز تو دور شد کینه پهلوان

همان ۵۸/۵

و آزادی و آزادگی در جزو شخصیت آنهاست:

زمن هرچه خواهی تو فرمان کنم ز دیدار تو رامش جان کنم
مگر بند، کز بند عاری بود شکستی بود، زشت کاری بود
نبیند مرا زنده با بند، کس که روشن روانم بر این است و بس...
چه نازی بدین تاج لهراسپی بدین نازه آیین گشتاسپی

همان ۲۴۹/۶

که گوید برو دست رستم بیند نبندد مرا، دست چرخ بلند
۲۶۲/۴

البته جهاننداری در ساختار خود نیازمند یک وحدت فراگیر است که بتواند همه ملیت‌های ایرانی را دربر بگیرد.

این وحدت فرهنگی است که آمیخته‌ای از باورها، آداب و رسوم و کارکردهای مشترک و مورد قبول همه ملیت‌های ایرانی را در بر می‌گیرد. نماد وحدت درفش کاویان است، همان چرم پاره‌ای که کاوه آهنگر بر سر نیزه کرد و

«همانگه ز بازار برخاست گرد»، و همه آنها که «در هوای فریدون بُدند» در سایه این درفش از بند ضحاک رستند:

از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای
همان کاهه آن بر سر نیزه کرد همان گه ز بازار برخاست گرد

شاهنامه (خالقی) ۶۹/۱

و این درفش است که ایرانیان را نیرو می‌دهد، دلگرم می‌کند و بر دشمنان پیروزی می‌بخشد و تورانیان در پی به دست آوردن آن هستند:

چنین گفت هومان که آن اخترست که نیروی ایران بدان اندر است
درفش بنفش اربه دست آوریم جهان، بر بداندیش تنگ آوریم
همان ۹۸/۴

یا پیران سفارش می‌کند:

گر آن مُزدَری کاویانی درفش بیایی، شود روز ایشان بنفش
اگر دست یابی به شمشیر تیز درفش و همه نیزه کن ریز ریز
همان ۱۴۷/۴

این وحدت در جهت نگهبانی از مردم و یاری رساندن به ستمدیدگان است. اما ساختار جهانبانی بیشتر متوجه به ارتباطات اجتماعی، رعایت قانون‌های عمومی و اخلاق انسانی است. آنچه پایه‌ها و بنیان‌های جهانبانی را استوار دارد عبارت است از:

خردورزی: که مبنای شخصیت فردی و اجتماعی و عمده‌ترین و عمومی‌ترین معیار انسانیت است. خرد نخستین آفریده و بهترین آنهاست:

نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جان است و آن سه پاس
همان ۱۳/۱

خرد بهتر از هر چه ایزد داد ستایش خرد را به از رام داد
همان ۱۳/۱

بیشترین بخش بزرگداشت خرد و باورمندی به ارج و ارزش آن در پیوند با اندیشه‌های انسانی، مبانی اعتقادی و کمالات اخلاقی شخص فردوسی است که در قحط سالان انسانیت بدان توجه کرده و در پایه‌ریزی جامعه مطلوب خویش از ضرورت‌ها شمرده است.

دادگری: که سرفصل کشورداری و لازمه امنیت اجتماعی است. اولین بنیانگذاران اجتماع بی‌شک دادگران بوده‌اند چنان‌که گزنفن درباره پادشاه ماد می‌نویسد که:

«دیوکس مرد دانایی بود که در یکی از دهکده‌های ماد زندگی می‌کرد در آن زمان در همه سرزمین ماد بیدادگری بزرگ بود. دیوکس می‌دانست که نزد هر مرد درستکار و باشرقی بیدادگری زشت و ناپسندیده است. دیوکس در دهکده خود که پیش از این نیز پایگاهی والا و قابل ملاحظه داشت، به عنوان داور دهکده برگزیده شد... مردم دهکده‌های دیگر که گرفتار داورهای غیر عادلانه بودند از او خواهش کردند که از طرف آنان هم داورى کند... وقتی هجوم مردم به سوى او فزونی گرفت... مادها بر آن شدند که پادشاهی برگزینند... دیوکس به زودی دستگاه سلطنت را پذیرفت» (کناوت، ۲۵۳۵، ۱۸۰) و در سرلوحه خطابه شاهان و برنامه کار آنان بدان اشاره می‌رود

مثلاً در خطابه هوشنگ:

چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که «بر هفت کشور منم پادشا	به هر جا سرافراز و فرمانروا»
به فرمان یزدان پیروزگر	به داد و دهش تگ بستش کمر
وزان پس جهان یکسر آباد کرد	همه روی گیتی پر از داد کرد

شاهنامه: ۳۳/۱

و طهمورث:

همه موبدان را ز لشکر بخواند
به چربی چه مایه سخن ها پراند
چنین گفت «کامروز تخت و کلاه
مرا زبید و، تاج و گنج و سپاه
جهان از بدی ها بشویم به رای
پس آنگه کنم در کیی گیرد پای
ز هر جای کونه کنم دست دیو
که من بود خواهم جهان را خدیو»
شاهنامه (خالقی) ۳۵/۱

و جمشید ۴۱/۱ فریدون ۸۹/۱ منوچهر ۱۶۱/۱

و سفارش شاهان به فرزندان این است:

همه داد کن توبه گیتی درون
که از داد هرگز نشد کس نگون
همان ۱۹۲/۲

و ترساندن از بیدادگری:

سرِ تخت شاهان بیچد سه کار
نخستین ز بیدادگر شهریار
دگر آنکه بی مایه را برکشد
ز مرد هنرمند برتر کشد
سدیگر که با گنج خویشی کند
به دینار کوشد که پیشی کند
همان ۸/۷-۱۸۷

و توصیه شاهان به فرماندهان و سپاهیان:

اگر یک تن از راه من بگذرند
دم خویش بی رای من بشمرند،
به درویش مردم رسانند رنج
و گری بر بزرگان که دارند گنج،
و گری پیش لشکر بجمبد ز جای،
و گری خدواند کیوان و بهرام و هور،
به یزدان که او داد دیهیم و زور
و گری چون ستاره بر آید به میخ
اگر نه میانشان بیستم به تیغ

همان ۸۴/۸

و حاصل بیدادگری و ناسپاسی، خشکسالی و دگرگونی همه شئونات زندگی است.

ز یبدادی شهریار جهان	همه نیکوی‌ها شود در نهان
نزاید به هنگام در دشت، گور	شود بچه بازارا دیده کور
ببزد ز پستان نخچیر شیر	شود آب در چشمه خویش قیر
شود در جهان چشمه آب خشک	ندارد به نافه ندرون بوی مُشک
ز کژی گریزان شود راستی	پدید آید از هر سوی کاستی

همان ۵۲/۳

پیمان‌داری: دیگر از این فضیلت‌ها پیمان‌داری است که روی در پیوندهای مردم با یکدیگر دارد و از کهن‌ترین ارزش‌های اخلاقی آریائیان است. ایزدمهر نگهبان پیمان‌هاست و پیمان‌شکنان و زنهارخواران را مجازات می‌کند. او با یاران و همکاران خود بر ستیغ کوه البرز نشسته مردمان را می‌پاید و پاسدار و نگهبان مهر و دوستی و پیمان‌داری است. پیمان‌داری سامان‌بخش زندگی اجتماعی است. روح ملی، پیمان‌داری را می‌پسندد و پیمان‌شکنان را نکوهش می‌کند. سیاوش در رفتن به توران، افراسیاب را که دشمن اوست اطمینان می‌دهد که:

ز پیمان تو سر نگردهد نهی	و گر چه بمانم ز تختِ مهی
جهاندار یزدان، پناه من است	زمین تخت و گردون کلامن است

همان ۷۱/۳

و رستم به کاوس:

ز فرزند پیمان شکستن مخواه	دروغ ایچ کی در خورد با کلاه
نهانی چرا گفت باید سخن	سیاوش ز پیمان نگردد زبُن

همان ۶۳/۳

و پیمان‌داری اصلی است بی‌خلاف و پیمان شکستن از هر کس ناستوده است:

مشو یاور مرد پیمان‌شکن که پیمان‌شکن کس نیرزد کفن
بر آن شاه نفرین کند تاج و گاه که پیمان‌شکن باشد و کینه‌خواه
شاهنامه ۸۷/۹

و از این جمله است: دین‌داری، آزادی و آزادگی، وطن‌دوستی، حقیقت‌خواهی و حق‌طلبی...

این‌هاست که شاهنامه را حاکم بر دل‌ها و جان‌ها دارد و جلوه‌های آن در باور همه ایرانیان و در هر حوزه جغرافیایی فرهنگ ایرانی، نماد هویت ملی و شکوهمندترین بیانیه اخلاقی قوم ایرانی است که زبان را اقتدار بخشیده و هویت ما را به جهان شناسانیده است. در یک سخن، شاهنامه به‌سان یک دریاست. از این دریا هرکس به گونه‌ای بهره می‌برد. یکی شیفته داستان‌هاست که یادگاری خوش از کوشش نیاکان است، دیگری روال اجتماعی و صریح‌تر بگویم زنجیره جامعه‌شناسی را در کلام فردوسی می‌جوید. یعنی ردپای کیومرث غارنشین را تا خسرو پرویز تجمل‌پرست و یزدگرد ایران‌بر بادیه می‌گیرد، و دیگر و دیگران، تا محققان و پژوهشگرانی که هر بار دریافت تازه‌ای از این دریا می‌یابند و نوآمده‌ای بر آنچه گذشتگان به یادگار نهاده‌اند می‌افزایند. هنرهای فردوسی را غواصان دقیق و دیده‌وران ژرف‌نگر باید، تا آنچه «نادیدنی» است ببینند و گفتنی است شرح کنند.

دوست دانشمند دکتر ابراهیم قیصری که شیفته کارهای تازه و ابتکاری است کوشیده است تکرارهای گزیر و ناگزیر این اثر گرانقدر را بجوید و با بررسی کامل، ترکیب‌ها، تمثیل‌ها، حتی اصطلاحات تکراری را توجیه و تفسیر کند. بی‌شک این تحقیق ارزشمند هم شاهنامه‌شناسان و دانشجویان دوره‌های

تکمیلی را مفید خواهد بود و هم پژوهشگران جوان را در اجرای طرح‌های تازه و ابتکاری یاری خواهد کرد.

منابع و مأخذ

فردوسی، حکیم ابوالقاسم، ۱۳۸۶، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (خالقی)، مرکز دایرةالمعارف اسلامی، تهران

شاهنامه، چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران

ولفگانگ کناوت، ۱۳۵۵، آرمان شهریاری ایران باستان، از کسنفن تا فردوسی، با همکاری و ترجمه دکتر نجم‌آبادی، اداره کل انتشارات فرهنگ و هنر تهران.